

# غیاب ساختار

نگاهی انتقادی به بخش دوم کتاب  
صمد، ساختار یک اسطوره

○ حسین شیخ‌الاسلامی

- عنوان کتاب: صمد، ساختار یک اسطوره
- نویسندگان: محمدهادی محمدی - دکتر علی عباسی
- ناشر: چیستا
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱
- شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۳۸۰ صفحه
- بها: ۳۸۵۰ تومان

تبدیل شد که ما هم‌اکنون با آن رو به روییم؛ گفتمانی که صدق و کذب گزاره‌ها را با توجه به معیارهایی چون میزان استناد به بزرگان دنیای تئوری و یا استفاده از زبان پیشرفته و تخصصی، مشخص می‌سازد.

اما به نظر می‌رسد انتشار این کتاب، نشانه‌ای باشد بر این مطلب که کمابیش گفتمان موجود رو به تحول می‌رود و زمان ارباب و اقناع به وسیله لغات و اصطلاحات عجیب و غریب و اسامی فرانسوی به سر آمده است. شاید چندان گزافه‌گویی نباشد که ادعا کنیم بخش دوم کتاب «صمد، ساختار یک اسطوره»، نخستین اثری است که تحت گفتمان عقلانیت مدرن نگاشته شده و با معیارهای جهانی، قابل سنجش و نقد است.

به عبارت دیگر، می‌توان گفت که این اثر، اگرچه مبتنی بر آرای اندیشمندی دیگر و حتی تا

بخش دوم کتاب «صمد، ساختار یک اسطوره» که عنوان تحلیل ساختاری دارد و سعی می‌کند آثار صمد را از نظر ساختاری مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد، از چند منظر قابل توجه و شایسته تعمق است.

درواقع، اگر محقق در آینده بخواهد تحلیلی گفتمانی از نقد ادبیات کودک در ایران ارائه دهد، این بخش از کتاب را می‌تواند به منزله نشانه‌ای بر گسست این گفتمان و تحول آن در نظر بگیرد و این نخستین و مهم‌ترین نکته‌ای است که می‌توان در باب این کتاب گفت:

در این حوزه، پیش از این نیز شاهد گسست دیگری بوده‌ایم که می‌توان زمان آن را به تقریب، آغاز دهه هفتاد عنوان کرد. پیش از دهه هفتاد، شاهد اعتبار دو عنصر «سابقه» و «نفوذ» در صدق و کذب گزاره‌های نظری بودیم، اما پس از دهه هفتاد، آن گفتمان به ناگاه فرو ریخت و به گفتمانی



حدودی الگوبرداری از این آثار است، هیچ‌گاه از این ویژگی، هم‌چون عاملی برای اعتباربخشی به خود استفاده نمی‌کند و تنها روش و اصول این اثر است که می‌تواند آن را در معرض سؤال قرار دهد. این ویژگی به هیچ عنوان ویژگی بی‌مقداری نیست و درست به همین علت است که به نظر می‌رسد این کتاب، به این زودی‌ها دستخوش فراموشی قرار نگیرد و نامش به عنوان سرمنشأ تحولاتی جدید در حیطه نقد ادبیات کودک باقی بماند.

از سوی دیگر، به دلیل همین ویژگی، برقرار کردن ارتباط و گفت‌وگو با این اثر بسیار ساده‌تر و اصولی‌تر می‌تواند انجام شود؛ چرا که اصول آن اصولی مشخص و روش آن نیز روشی شناخته شده است. بنابراین، به راحتی و دور از آن‌چه معمولاً - و متأسفانه - در نقد ادبیات کودک و نوجوان ما وجود دارد که همان هیاهو، جنجال و درواغ مرتبط کردن حوزه نقد به حوزه‌های وسیع‌تر است، می‌توان به بررسی کتاب پرداخت و در باب آن اظهار نظر کرد.

این نوشته می‌کوشد دو نکته را در باب این اثر مشخص سازد. نخست این که روشی که در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته، تا چه حد با ساختارگرایی - به مثابه منبع تغذیه اثر - منطبق است و دوم این که این اثر به چه کار خواهد آمد و درواغ، به صورت مختصر و مفید، کارکرد چنین متنی چه خواهد بود. درواغ مسئله نخست، چستی ساختارگرایی را مورد توجه قرار می‌دهد و مسئله دیگر، کارکرد ساختارگرایی را؛ البته ساختارگرایی به روایت دکتر عباسی.

**ساختارگرایی به روایت دکتر عباسی**  
بخش دوم کتاب «صمد، ساختار یک اسطوره»، بدون هیچ توضیحی آغاز می‌شود.

نخستین جمله این بخش، نقل قولی است از کتاب روش‌شناسی نقد ادبیات کودکان، اثر محمدهادی محمدی که البته، در آغاز بخش شخصیت‌شناسی نقل شده است. بنابراین، می‌بینیم که دکتر عباسی خود تلاشی در جهت تبیین مواضع و روشش در تحلیل ساختاری آثار صمد انجام نمی‌دهد. البته، باید توجه کرد که وی در آغاز بخش روایت‌شناسی، روش خود را به نظریات ژرار ژنت و ژپ لینت ولت،

### نخستین ویژگی که در این متن وجود دارد و باعث می‌شود تا حدود زیادی با مبانی ساختارگرایی مغایرت پیدا کند، تغییر وضعیت تعاریف در این کتاب است

مستند می‌کند و درواغ، با بیان خلاصه‌ای از دیدگاه این دو راجع به تقسیم‌بندی داستان (حدود ۳ صفحه)، خواننده را با مبانی خود در مبحث روایت‌شناسی آشنا می‌سازد.

اما در کل، تلقی وی از تحلیل ساختاری، به صورت روشن در این کتاب بیان نشده است. بنابراین، باید به سراغ خود متن رفت و مشاهده کرد که وی چه رویکردی به آثار مورد مطالعه‌اش داشته

و چگونه دست به تحلیل این آثار زده است. پس از نقل قول در بخش شخصیت‌های داستانی، عباسی شخصیت‌های داستان‌های صمد را به ۵ گروه انسانی، جانوری، بی‌جان دست ساخت، بی‌جان طبیعی و گیاهی تقسیم می‌کند. سپس می‌کوشد در هر یک از داستان‌های صمد، گونه‌های مختلف شخصیتی را بازشناسی کند و سپس هر شخصیت را در الگوی کنشگرها (که از ابداعات گرماس است) بگنجانند. بدین ترتیب، می‌توان این بخش را به صورت خلاصه، فهرستی از شخصیت‌ها به همراه انگیزه‌ها، اهداف و موانع وصول به این اهداف و یاری‌دهنده‌های‌شان فرض کرد.

در بخش دوم که به مبحث طرح‌شناسی اختصاص دارد، عباسی با استناد به کتاب «روش‌شناسی نقد ادبیات کودکان»، می‌کوشد سه وضعیت موجود در هر روایت (موقعیت آغازین، موقعیت ناپایدار و موقعیت پایانی) را به همراه نیروهای ویرانگر (که موقعیت آغازین را به موقعیت ناپایدار تبدیل می‌کنند) و همچنین نیروهای سامان‌دهنده (که وضعیت میانه یا موقعیت ناپایدار را به موقعیت پایانی تبدیل می‌کنند)، بازشناسی کند. وی سپس به بیان ناهماهنگی‌هایی می‌پردازد که برخی داستان‌های صمد با این الگو دارند و سپس، تصویری از انطباق یا عدم انطباق داستان با این الگو ارائه می‌دهد: «بر پایه نمودار بالا و با سنجش آغاز و پایان داستان، می‌توان گفت که پسرک لب‌فروش، از ویژگی‌های روایت برخوردار است.» (ص ۱۹۶)

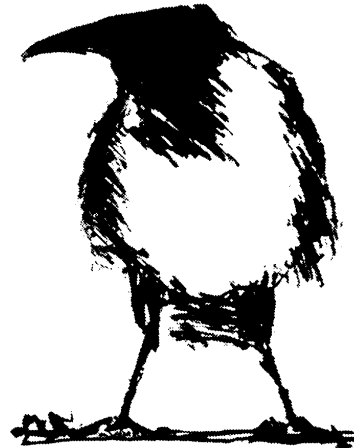
ناگفته پیداست که روایت از نظر عباسی، متنی است که با الگوی مذکور منطبق باشد؛ یعنی دارای عناصر پنج‌گانه (وضعیت آغازین، نیروی ویرانگر، وضعیت میانی، نیروی سامان‌دهنده و وضعیت پایانی) باشد.



در بخش سوم که روایت‌شناسی نام دارد، عباسی از چند منظر داستان‌های صمد را طبقه‌بندی می‌کند. نخستین عامل طبقه‌بندی، راوی و دنیای متن است و براساس نظرات ژپ لیت ولت سامان می‌یابد. وی با بررسی مناسباتی که میان راوی و کنشگر در داستان موجود است، هر داستان را در یکی از دو بخش روایت دنیای داستان ناهمساز (که در آن راوی کنشگر نیست) و روایت دنیای همساز (که در آن راوی کنشگر نیز هست) جا می‌دهد. سپس با توجه به مرکز توجه خواننده، داستان‌ها را به سه بخش متن نگار (که در آن نگاه خواننده متوجه راوی است)، کنشگر (که جهت‌گیری خواننده در آن به سوی کنشگر است) و بالاخره بی‌طرف (که هیچ‌کدام به تنهایی هدف توجه خواننده نیستند) تقسیم‌بندی می‌کند. عامل سومی که براساس آن دکتر عباسی به تقسیم‌بندی آثار صمد می‌پردازد، زاویه دید است که می‌تواند یکی از سه گزینه زاویه دید صفر، بیرونی و درونی باشد (و البته در یک مورد زاویه دید وجود ندارد). (ص ۲۴۸)

در بخش نشانه‌شناسی که بخش بعدی فصل دوم کتاب است، ابتدا تعریفی از نشانه (به نقل از کتاب آقای محمدی) ارائه می‌شود که نشانه را عنصری از داستان می‌داند که از دو کارکرد اطلاع‌رسانی در باب موقعیت کنش‌ها و عاطفی کردن زبان برخوردار است و آن را بسیار نزدیک به عنصر توصیف در نقد سنتی به شمار می‌آورد و سپس نشانه‌های هر داستان را به سه قسمت نشانه‌های فضایی، شخصیتی و زبانی بخش می‌کند. در ادامه می‌کوشد نشانه‌های هر داستان صمد را بازشناسی و مشخص کند.

این خلاصه‌ای بود از بخش دوم کتاب «صمد، ساختار یک اسطوره» که تحت عنوان تحلیل ساختاری به چاپ رسیده است. در ادامه، سعی خواهیم کرد با بازبینی روش دکتر عباسی در تحلیل ساختاری داستان‌های صمد، به میزان همخوانی این روش با آنچه مکتب ساختارگرایی در ادبیات نامیده می‌شود، دست یابیم و هم‌چنین، خود این روش را نیز به نقد کشیم.



### ساختارگرایی و دکتر عباسی

«در کنه ایده ساختارگرایی، ایده نظام وجود دارد: وجودی کامل و خود-تنظیم‌گر که با دگرگون کردن ویژگی‌هایش در عین حفظ ساختار نظام‌مند خود، با شرایط جدید سازگار می‌شود. می‌توان دید که هر واحد ادبی، از تک جمله گرفته تا کل نظم کلمات با مفهوم نظام ارتباط دارد.»<sup>۱</sup>

پرداختن به این که ساختارگرایی چه تعریفی دارد و در چه دسته از مفاهیم جای می‌گیرد و یا این که ساختارگرایی را باید ایدئولوژی خواند و یا این که فقط روشی برای بررسی در میان دیگر روش‌ها دانست، نه در فرصت مقاله می‌گنجد و نه دانش نگارنده را برای پاسخ به آن است. بنابراین، در این بخش به جای آن که به این مسائل پیچیده و گنگ بپردازیم، تنها سعی خواهیم کرد دریابیم که عباسی با توجه به آن که ظاهراً سعی کرده تحلیلی ساختارگرایانه از متون داستانی صمد به دست دهد، تا کجا موفق بوده و کجای کار خود از روش

ساختارگرایانه منحرف شده و دور مانده است. شاید نخستین و مهم‌ترین کمبود این تحلیل ساختاری، فقدان به نمایش درآمدن ساختار آثار در این کتاب‌ها باشد. همان‌گونه که اسکولز در بند بالا به خوبی اشاره می‌کند، ماهیت هرگونه رویکرد ساختاری به هر متن، از نوع نگاهش به متن مشخص می‌شود. در وهله اول، متنی ساختارگرایانه است که مفهوم نظام را هم‌چون محور موضوع مورد مطالعه‌اش در نظر گیرد و معتقد باشد بدون این محور، عناصر متن (یا همان موضوع) مورد مطالعه فاقد معنی و بیگانه با متن خواهند بود.

همه می‌دانیم که ایده ساختارگرایی از سوسور، زبان‌شناس معروف سوئیسی نشأت می‌گیرد و باز می‌دانیم آن‌چه باعث به ظهور رسیدن چنین انقلاب بزرگی شد، ایده سوسور مبنی بر معنابخشی به واژه‌ها بر مبنای غیاب بود. این بدان معناست که سوسور (و به طریق اولی تمام ساختارگرایان) معتقد است که آن‌چه به هر

عنصر در یک متن معنا می‌بخشد، نه ویژگی‌های درونی عنصر که روابطی است که هر عنصر با دیگر عناصر برقرار می‌سازد و به بیان بهتر، همان نظام است که به عناصر خود معنا می‌بخشد.<sup>۲</sup>

آن‌چه در کتاب «صمد، ساختار یک اسطوره» شاهد فقدان آن هستیم، همین نظام است و این بسیار موجب شگفتی می‌شود. آیا به راستی می‌توان تحلیلی را که براساس جداسازی ابعاد مختلف یک متن (یعنی بررسی جداگانه شخصیت‌پردازی، طرح، روایت و نشانه) پیش می‌رود و سرانجام هم بدون هرگونه نتیجه‌گیری و آشکارسازی نظام این عناصر پایان می‌پذیرد، ساختارگرایی خواند و نتیجه‌اش را هم «تحلیل ساختاری» نامید؟ اما به راستی تحلیل ساختاری چگونه باید باشد؟ بارت، در مقاله «علم در برابر ادبیات»، در این باره می‌نویسد: «تنها راهی که باقی می‌ماند، آن است که ساختارگرایی «نویسنده» بدل شود. البته نه به منظور بازنمود یا تجربه «سبکی هنری»، بلکه برای کشف مسائل مهم موجود در هر پاره گفتار که دیگر در هاله نافذ توهمات کاملاً حقیقت‌گرا پیچیده نیست که زبان را فقط به منزله ابزار بیان تفکر قلمداد می‌کند.»<sup>۳</sup>

و این نکته مهم دیگری است که فقدان آن در اثر دکتر عباسی مشخص است. هیچ‌کدام از آثار

بازآفرینی نمی‌شوند؛ نه به مثابه یک نظام و نه به مثابه اثری رمزگشایی شده. درواقع، آن چه توسط دکتر عباسی ارایه می‌شود، اثری از هم گشوده و تکه تکه است و نه اثری که در پرتو دیدگاهی جدید (مثلاً ساختارگرا) در نمایی جدید به نمایش گذاشته شده و تجلی یابد.

البته، از حق نباید گذشت که دکتر عباسی، تا آن جا که به بازشناسی نظام‌های مختلف و جداگانه می‌پردازد، کاملاً همسو با ساختارگرایان، خصوصاً ژرار ژنت حرکت می‌کند؛ چرا که یکی از اهداف بررسی ساختارگرایانه اثر ادبی، کشف ساز و کار نظام‌های بزرگ روایی در آن اثر خاص است:

«هدف ساخت‌گرایی به شمارش اوزان و توجه به واج‌های تکراری... خلاصه نمی‌شود... بلکه... می‌تواند بررسی ساختاری «واحد‌های بزرگ گفتمان»، برون از محدوده بررسی جمله باشد که زبان‌شناسی به معنای اخص نمی‌تواند از آن محدوده فرا رود... بنابراین، جا دارد که نظام‌ها از سطحی کلی‌تر هم‌چون روایت، توصیف و دیگر شکل‌های عمده بیان ادبی بررسی شوند».<sup>۵</sup> بنابراین، تا این جا که دکتر عباسی سعی کرده است نظام‌های مختلف موجود در متن را بازشناسی کند، در مسیر ساخت‌گرایی حرکت کرده، اما آیا این کافی است که ما متن ایشان را تحلیلی ساختاری بر آثار صمد بدانیم؟ ویژگی‌های دیگری که در این متن وجود دارد، به اضافه کمبودهایی که در بالا ذکر شد، ما را در جواب مثبت دادن به این سؤال، کمی مردد می‌کند.

نخستین ویژگی که در این متن وجود دارد و باعث می‌شود تا حدود زیادی با مبانی ساختارگرایی مغایرت پیدا کند، تغییر وضعیت تعاریف در این کتاب است.

پیش از آن که به این ویژگی در کتاب بپردازیم، شاید لازم باشد کمی راجع به ویژگی‌های تعریف‌های ساختارگرایانه سخن بگوییم. می‌دانیم که ساخت‌گرایان به دنبال کشف نظام و ساختاری در هر یک از ابژه‌های خود بودند که در واقع، سامان‌دهنده عناصر و اجزای ابژه باشد. بدین ترتیب، در ادبیات یا به عبارت بهتر در سنت ادبی، به دنبال نظام‌های کمابیش متعینی بودند که قابلیت داشته باشد حداکثر مفاهیم را در برگیرد. شاید یک مثال برای روشن‌تر شدن بحث مفید باشد. برای مثال، پراپ، اسطوره‌شناس ساختارگرای معروف، سعی کرد کل حکایات پریان روسی را ساختارگرایانه تحلیل کند. آن چه وی انجام داد، بررسی و تقلیل حکایات موردنظر به ۳۱ پی‌رفت تکرارشونده در این حکایات بود که پس از تجزیه و تحلیل آن‌ها سرانجام: «او با بررسی مجموعه‌ای از صد حکایت با ترکیب مشابه، ساختار یک «شاه حکایت» را بیرون کشید که سی و یک

## آیا به راستی می‌توان تحلیلی را که براساس جداسازی ابعاد مختلف یک متن (یعنی بررسی جداگانه شخصیت‌پردازی، طرح، روایت و نشانه) پیش می‌رود و سرانجام هم بدون هرگونه نتیجه‌گیری و آشکارسازی نظام این عناصر پایان می‌پذیرد، ساختارگرایی خواند و نتیجه‌اش را هم «تحلیل ساختاری» نامید؟

اما متأسفانه دکتر عباسی، به این نکته توجه نکرده است و خصوصاً در بخش طرح‌شناسی، چنان از این نکته غفلت می‌کند که عملاً موضع توصیفی ساختارگرایانه را رها می‌سازد و داستان را به چالش می‌کشد:

«صحنه آخر، یعنی به دام افتادن ماهی سیاه و رهانیدن ماهی ریزه و فدا کردن جان خود برای این‌کار، دارای پیام اخلاقی گیرایی است، اما به دلیل این که در طرح درستی جای نگرفته، زیبایی خود را از دست داده یا از زیبایی آن کاسته شده است.» (ص ۱۸۴)

سخن بر سر این نیست که آیا آن چه در متن به صدق آن حکم می‌شود، صادق است یا خیر، بلکه مشکل این‌جاست که اساساً یک ساختارگرا دادن چنین حکمی را در حیطه وظایف و البته صلاحیت خود نمی‌داند و دکتر عباسی با صدور چنین حکمی، درواقع خود را از ساختارگرایی دور کرده است.

نکته دومی که بی‌اهمیت هم نیست، چگونگی طبقه‌بندی عناصر مختلف در این کتاب است. این واضح است که مجموعه‌ای فرضی از ابژه‌ها را می‌توان به روش‌های نامعدودی طبقه‌بندی کرد، اما آیا هرگونه طبقه‌بندی لزوماً موجه است و آیا طبقه‌بندی مجموعه‌ای از عناصر، نیاز به توجیه تئوریک ندارد؟

بهترین نمونه برای مثال زدن، تقسیم‌بندی عباسی در مورد شخصیت‌های داستانی است. همان‌گونه که گفتیم، وی شخصیت‌ها را به پنج دسته تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از انسانی، جانوری، گیاهی، بی‌جان دست‌ساز و بی‌جان طبیعی. به راستی این تقسیم‌بندی نشانگر چیست و به چه کار می‌آید؟ جالب این که خود وی تصریح می‌کند: «واژه «کنشگر» از شخصیت داستانی فراتر می‌رود. زیرا کنشگر ممکن است فرد، شیء، گروه و یا واژه‌ای انتزاعی مانند آزادی باشد.» (ص ۱۱۳)

می‌بینیم که خود وی هم می‌گوید، نوع شخصیت در کنش‌های داستانی چندان تفاوتی ایجاد نمی‌کند؛ یعنی شخصیت انسان باشد یا حیوان، دست‌ساز باشد یا

کارکرد آن، کلیه امکانات ساختاری را که در کل مجموعه یافت می‌شود، دربردارد.»<sup>۶</sup>

نکته این‌جاست که چنان‌چه یک یا چندى از حکایات مورد بحث، در ساختاری که پراپ تحت عنوان «شاه حکایت» عنوان می‌کند نگنجد، آن‌گاه آیا این ساختار از اعتبار ساقط می‌شود یا آن که آن

حکایات، دیگر حکایات پریان خوانده نمی‌شوند؟ اگر بخواهیم کمی فنی‌تر صحبت کنیم، باید خاطر نشان کرد که تعاریف و حدود و ثغوری که در ساختارگرایی مطرح و یا به عبارت بهتر استنتاج می‌شوند، همه بدون استثنا و به اقتضای ماهیت رویکرد ساختارگرایانه، تعاریفی توصیفی هستند. به این معنا که این تعاریف هستند که اعتبار خود را از محل ابژه‌ها

تامین می‌کنند و نه این که ابژه‌ها ماهیت خود را از تعاریف وام گیرند. بنابراین، چنان‌چه ابژه‌ای در تعریف نگنجد، اشکال ناشی از تعریف است و نه ابژه؛ چرا که اعتبار ابژه و دخول او در حیطه تعریف، توسط عوامل دیگر تعیین می‌شود.





روایت‌شناسی (بنا بر تصویری که نگارنده از آن دارد) علمی است که می‌کوشد گونه‌های مختلف روایی را بازشناسد و با طبقه‌بندی آن‌ها به ساختار گونه‌های مختلف روایی و تغییر و تحول‌شان پی‌برد. چنان‌چه از منظری ساختارگرایانه به این علم بنگریم، آن‌گاه ناچار خواهیم بود هدف این علم را بازشناسی انواع روایات و سرانجام، ساختار کلی و تعامل و کنش و واکنش این گونه‌های روایی با هم بدانیم.

بنابراین، باید گفت در یک بررسی روایت‌شناختی، آن‌چه بیشتر مورد توجه است، شناخت انواع روایت است و نه شناخت نوع روایت در هر تک اثر. به عبارت دیگر، یک متن روایی هنگامی در این علم مورد توجه خواهد بود که مناسباتی جدید در ساختار انواع روایت بیافریند و به نوعی معادلات درونی ساختار را دچار دگرگونی سازد. اما آیا روایت‌شناسی در بررسی متونی هم‌چون داستان‌های صمد - که عموماً روایتی ساده و استاندارد دارند - چیز قابل توجهی خواهد یافت؟

و نکته دیگر آن‌که آیا تشخیص این که هر داستان از نظر روایت‌شناسی در چه طبقه‌ای قرار می‌گیرد، برای این علم یا خواننده، حاوی اطلاعات جدیدی خواهد بود؟ به نظر نمی‌رسد اهمیت و کارکرد طبقه‌بندی که لینت ولت ارائه می‌کند، در بررسی انفرادی داستان باشد. این طبقه‌بندی از آن رو حائز اهمیت است که می‌تواند روایت‌های متفاوت را - به واسطهٔ تقلیل به ساختارهای اصلی - در یک ساختار یا نظام نهایی بگنجانند و اگر بخواهیم به عنوان روایت‌شناس قدیمی در راه اعتلای این علم برداریم، باید نوع جدیدی از روایت را کشف کنیم و به سیاهه انواع روایت‌ها بیفزاییم. در غیر این صورت، این که صرفاً با تحلیل داستان‌ها طبقه‌بندی پیشین را تأکید کنیم، کمک چندانی به پیشرفت این علم نخواهیم کرد.

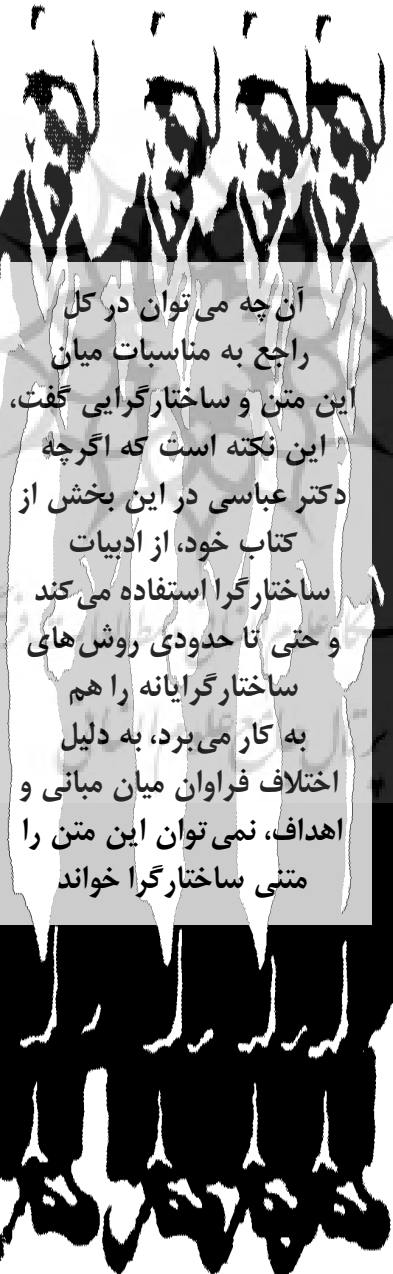
دکتر عباسی با بررسی روایت‌شناسانه داستان ماهی سیاه کوچولو، درمی‌یابد که این داستان از نوع روایتی ناهمسان و از گونه روایتی کنشگر است. اطلاعاتی که این گزاره به دست می‌دهد، این است که راوی خود شخصاً در داستان دخالتی ندارد و زاویه دید داستان نیز دانای کل محدود است. اما این اطلاعات چه کارکردی خواهند داشت و آیا این داده‌ها بالذات ارزشمند و دارای کارکرد هستند؟

آن‌چه می‌توان در کل راجع به مناسبات میان این متن و ساختارگرایی گفت، این نکته است که اگرچه دکتر عباسی در این بخش از کتاب خود، از ادبیات ساختارگرا استفاده می‌کند و حتی تا حدودی روش‌های ساختارگرایانه را

هم به کار می‌برد، به دلیل اختلاف فراوان میان مبانی و اهداف، نمی‌توان این متن را متنی ساختارگرا خواند. از این پس، این نکته را بررسی خواهیم کرد که کارکردهای چنین اثری چه خواهد بود و تا چه حد اثر قادر است از نظر کارکردی، خود را توجیه کند.

### تحلیل ساختاری (به روایت دکتر عباسی): کارکردها

«با تفسیر، چیزی گفته می‌شود که در خود متن نیست، ولی به شرط آن که آن چه گفته می‌شود، خود متن باشد و حق متن ادا شود. خطر گوناگونی گشوده، طالع نهفته در متن [بدین‌سان]، با استفاده از اصل تفسیر، از سر آن چیزی که



آن چه می‌توان در کل  
راجع به مناسبات میان  
این متن و ساختارگرایی گفت،  
این نکته است که اگرچه  
دکتر عباسی در این بخش از  
کتاب خود، از ادبیات  
ساختارگرا استفاده می‌کند  
و حتی تا حدودی روش‌های  
ساختارگرایانه را هم  
به کار می‌برد، به دلیل  
اختلاف فراوان میان مبانی و  
اهداف، نمی‌توان این متن را  
متنی ساختارگرا خواند

ممکن بود در باب تعداد، شکل، نقاب، اوضاع و احوال تکرار گفته شود، برداشته می‌شود. تازگی در آن چه گفته شده است، نیست، بلکه در رویداد بازگشت آن است.»<sup>۷</sup>

«نقش تفسیر جز این نیست که... برای نخستین بار، چیزی را به ما بگوید که پیش از آن گفته شده و چیزی را مرتب تکرار کند که هرگز گفته نشده است.»<sup>۸</sup>

اگرچه این اظهارنظر درباره تفسیر است (که با تحلیل تفاوت دارد)، می‌توان کمابیش آن را در مورد تحلیل نیز صادق دانست. کم‌ترین انتظاری که خواننده از تحلیلگر یک متن دارد، همین خواسته متناقض است. از یک سو وی باید چیزی را بگوید که پیش از این گفته نشده و از سوی دیگر، آن چه می‌گوید، باید در متن موجود باشد. اما آیا این اتفاق در متن مورد بررسی ما رخ داده است؟ اجازه بدهید بار دیگر، به اطلاعاتی که این قسمت از کتاب در اختیار ما قرار می‌دهد، نگاهی بیندازیم.

در بخش اول، مشخص می‌شود که شخصیت‌های داستان، هر یک در چه نوعی می‌گنجد و درگیر چه اتفاقاتی هستند. در واقع، این بخش پی‌رفت‌های متعدد داستان را جداگانه معرفی و به تفکیک شخصیت اصلی پی‌رفت (همان کنشگر در الگوی کنشگرها) بازگویی می‌کند.

در بخش دوم، سعی شده که طرح داستان‌ها با الگوی روایت مقایسه شود و کمی و کاستی آن مشخص گردد. داده‌هایی که در این فصل ارائه می‌شوند، به نوعی تحلیل روایت‌های اصلی هر داستان بر مبنای الگوی فوق‌الذکر است که نشان می‌دهد در کجای داستان، حفره‌های سیاه مجهول وجود دارد.

فصل سوم، زاویه دید داستان‌ها و مناسبات راوی، مخاطب و کنشگر را مشخص می‌سازد و بالاخره، بخش نهایی می‌کوشد نشانه‌ها (تا حدود زیادی شرایط زمانی، مکانی و توصیف‌ها) را بازشناسی و فهرست کند که این کار در واقع، داده‌ها را جدای از متن، در اختیار خواننده قرار می‌دهد. باید توجه داشت که عاقبت، هیچ‌کدام از این فصل‌ها به هم مربوط نمی‌شوند و ما شاهد یگانگی این داستان‌ها نیستیم.

سؤال این‌جاست که چنین متنی چه کارکردی خواهد داشت؟

برای این که دریابیم آیا متن برای خواننده معمولی کارکرد خواهد داشت یا خیر، باید بررسی کنیم که آیا متن می‌تواند از عهده وظیفه متناقض خود برآید یا نه؟ آیا این

تحلیل بازگوکننده چیزی فراتر از خود داستان‌های صمد خواهد بود؟ به نظر نمی‌رسد جواب مثبت باشد؛ زیرا این تحلیل کاملاً در محدوده داستان‌ها می‌ماند و تنها به تجزیه آن‌ها بسنده می‌کند. از سوی دیگر، آیا می‌توان گفت آن‌چه در تحلیل گفته می‌شود، پیش از این در متن گفته شده است؟ باز هم جواب منفی به نظر می‌رسد؛ زیرا این متن فاقد

### باید گفت در یک بررسی

روایت شناختی، آن‌چه بیشتر مورد توجه است، شناخت انواع روایت است و نه شناخت نوع روایت در هر تک اثر. به عبارت دیگر، یک متن روایی هنگامی در این علم مورد توجه خواهد بود که مناسباتی جدید در ساختار انواع روایت بیافریند و به نوعی معادلات درونی ساختار را دچار دگرگونی سازد. اما آیا روایت‌شناسی در بررسی متونی هم‌چون داستان‌های صمد - که عموماً روایتی ساده و استاندارد دارند - چیز قابل توجهی خواهد یافت؟



جمع‌بندی و پیکربندی دوباره است و اساساً جز طبقه‌بندی دوباره، کار دیگری انجام نمی‌دهد. می‌توان گفت، آن‌چه این متن انجام می‌دهد، بیان تقلیل یافته قسمتی از آن چیزی است که در داستان‌ها بیان شده است. تقلیلی چنان شدید که گویی وظیفه‌ای جز مثله کردن امر بیان شده در داستان برایش فرض نشده است. آن‌چه می‌خواهم بر آن تاکید کنم، این نکته است که بخش «تحلیل ساختاری» کتاب «صمد، ساختار یک اسطوره»، بیش از آن که اثری ساختارگرا باشد، اثری ضدساختار از آب درآمده است. آن‌چه در اثر مورد توجه قرار نمی‌گیرد، ساختاری است که بین نظام‌های مختلف موجود در داستان و از آن مهم‌تر، تعاملی است که بین داستان‌های مختلف وجود

دارد. بدین ترتیب، ما بیش از آن که در این متن شاهد به نمایش گذاردن ساختار داستان‌های صمد باشیم، به نظاره غیاب ساختار در متن می‌نشینیم و داستان‌های صمد را تکه تکه و جداگانه بازخوانی می‌کنیم و در این بازخوانی، جز «چندپارگی» به چیز دیگری بر نمی‌خوریم. بنابراین، چندان نمی‌توان برای خواننده معمولی متن، کارکردی مفید در این اثر یافت.

البته، از حق نباید گذشت که ادبیات کتاب و مبنای روشن و علمی و به دور از تمایلات شخصی آن، باعث می‌شود که داوری در باب آن تا بدین حد شفاف صورت گیرد. این مشخص است که کتاب در گفتمانی نظری، استاندارد و قابل فهم نگاشته شده و این خود باعث رجحان اثر نسبت به بسیاری از آثار است که امروزه شاهد انتشار آن‌ها هستیم.

اما آیا نمی‌توان این اثر را برای آن‌چه گفتمان نظری نقد ادبیات می‌نامیم (آن‌چه بارت، علم ادبیات در دوره‌ای و ادبیات در برابر علم در دوره‌ای دیگر می‌نامید)، دارای کارکرد دانست؟ از نقش مهمی که این کتاب در زمینه ادبیات گفتمان نقد ادبیات کودک در ایران، قطعاً به جا خواهد گذاشت، اگر بگذریم، به نظر می‌رسد که این اثر برای گفتمان نقد ادبی ساختارگرایانه، پیشنهاد جدیدی داشته باشد. آن‌چه عباسی به عنوان هدف خود تعیین کرده، انطباق الگوهای پیشین بر آثار صمد است و نه پیشنهاد الگویی جدید برای ساختارگرایان، برپایه آثار صمد و این بدیهی است که آن‌چه قبلاً اثبات شده، با قراین جدید محکم‌تر نمی‌شود و از سویی، با بیان آن‌چه در اثر بارز است، می‌توان اثر را از نمایی جدید نشان داد.

مقایسه خوانشی که عباسی از آثار صمد ارایه می‌دهد و خوانشی که لوتاریا، یکی از شخصیت‌های رمان «اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری» اثر کالوینو، از یکی از آثار سیلاس فالنری، شخصیت نویسنده داستان، ارائه می‌دهد و واکنش فالنری به این نوع خوانش، می‌تواند نکات جالبی را برای ما مشخص سازد: «او [لوتاریا] برابرم تشریح کرد که کامپیوتری که درست برنامه‌ریزی شده باشد، می‌تواند یک داستان را در چند دقیقه بخواند و فهرستی به ترتیب

کثرت استفاده از تمام واژه‌های درون متن نوشته، تحریر کند. به من گفت که: «خیلی زود یک متن کامل و تمام را به دست می‌آورم و این باعث می‌شود که وقتم هدر نرود.» درحقیقت مگر خواندن یک متن، غیر از ضبط مقداری موضوع تکراری و مقداری پافشاری در اشکال و معانی، چیز دیگری است؟ فکر این که لوتاریا کتاب‌های مرا این طوری می‌خواند، برابرم مشکلی پیش آورده. حالا هر بار که کلمه‌ای می‌نویسم، آن را فوراً گرفتار قوه گریز از مرکز الکترونیکی می‌بینم که بعد در رده‌بندی کثرت استفاده کلمات با کلمات دیگر می‌آید»<sup>۱</sup>.

البته، طبیعی است که نمی‌توان در باب تمام اطلاعاتی که کتاب در اختیار ما می‌گذارد، چنین حکمی داد. مؤلف با دقتی قابل تقدیر، توانسته است گوشه‌هایی از اثر را به ما نشان دهد که شاید برای هواداران پروپا قرص صمد نیز تاکنون مخفی مانده بود. با وجود این و متأسفانه، روشی که عباسی به کار می‌گیرد، از جنبه منطقی و مبنای تئوریک، چندان کارکردی نیست و همین نکته، تلاش‌های قابل تقدیر و ستودنی وی را به حاشیه می‌برد.

و در پایان، ذکر این نکته اجتناب‌ناپذیر است که آن‌چه آمد، نباید دلیلی بر بی‌اهمیت یا بی‌فایده دانستن کتاب شمرده شود، بلکه بیشتر نظریاتی است فردی که می‌تواند به نقد کشیده شود و به هیچ‌وجه داعیه مطلق بودن نیز ندارد و طبیعی است که وجود چنین اثری (با تمام کمبودها و نواقصش)، به علت به کار بردن روشی شفاف از سویی و سعی نگارنده در علمی و دقیق بودن اثر از سوی دیگر را باید مغتنم شمرد و واقعه‌ای مبارک دانست.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک تحلیل گفتمانی نظریه ادبیات کودک و نوجوان در ایران، حسین شیخ‌الاسلامی، کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۲
۲. درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، رابرت اسکولز، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ آگاه ۱۳۷۹، ص ۲۶-۲۷.
۳. ر.ک ساخت‌گرایی پس‌ساخت‌گرایی و مطالعات ادبی، به کوشش فرزانه سجودی، صص ۷-۴۷.
۴. همان، ص ۱۶۳.
۵. همان، ص ۱۴۸.
۶. درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ص ۱۰۲.
۷. نظم گفتار، میشل فوکو، باقر پرهام، نشر مرکز، ۱۳۷۸، ص ۲۷.
۸. همان، ص ۲۶.
۹. اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری، ایتالو کالوینو، لیلی گلستان، نشر آگاه، ۱۳۸۱، ص ۳۰.